

# بوم ، مردم ، شادی

## شروین وکیلی

تکیه می‌کرده است. دولت، در جهان پیش از هخامنشی، عبارت بود از مجموعه‌ای از شهرهای کشاورزی، با هویت دینی و زبانی ویژه‌اش، که در جنگی دائمی با کشورهای هم‌سایه و زیر سایه‌ی تهدید همیشه‌گی هجوم قبایل کوچ‌رو تا مدتی کوتاه دوام می‌آورد. چنین دولت‌هایی، بر مبنای کشمکش درونی میان مدعیان سلطنت، و میان کاخ شاه و معبد کاهن، سازمان می‌یافتند و دوام و بقایشان به کام‌یابی در نبرد با دولت‌های هم‌سایه و پس راندن حملات قبایل مهاجم بسته‌گی داشت. به عبارتی، نبرد، خشونت و دشمنی‌محور، تعریف آرایش نیروهای اجتماعی در این دوران بود.

ظهور دولت هخامنشی به معنای چرخشی جدی در این وضعیت بود. هخامنشی‌ها، در تدوین قواعدی پایه‌ای که ارتباط دوستانه‌ی اقوام و قلمروهای همسایه را تضمین کند، کام‌یاب شدند. این قواعد، از سویی خودمختاری نسبی و هویت محلی (زبان، دین، لباس، و...) این اقوام را دست‌نخورده باقی می‌گذاشت، و از سوی دیگر به ضرب و زور پادگان‌های پارسی و ارتش شاهنشاهی از زیاده‌طلبی‌ها و دست‌اندازی‌های‌شان به یک‌دیگر جلوگیری می‌کرد. در نتیجه آرامش و نظم بر کل قلمرو باختری حاکم شد که در سایه‌اش اقتصاد و تجارت شکوفا شد و شاخه‌های فرهنگی گوناگونی با سرعتی بی‌سابقه توسعه یافتند. تأکید بر احترام به دیگران، رواداری دینی و زبانی و فرهنگی، و پافشاری بر نقاط اشتراک و منافع عمومی از آن نخستین آثار بر جای مانده از هخامنشی‌ها می‌توان باز یافت. استوانه‌ی گلی کوروش کبیر، و متنی که در شرح گشودن دروازه‌های بابل به دست داده است، به خوبی نشان می‌دهد که این سیاست مشروعی بخشی به سلطه بر مبنای توافق‌ها و چیره‌گی نظامی در آمیخته با جلب رضایت اقوام گوناگون از نخستین روزها سرمشق غالب در امپراتوری هخامنشی بوده است. در عمل، تصور این که مادها و پارس‌ها بتوانند تنها با تکیه بر نیروی نظامی و نبوغ سردارانشان تمام قلمرو نویسی باختری را در مدت یک نسل بگشایند و آن را برای حدود سه قرن در قالب دولتی متمرکز نگه دارند، کاملاً دور از ذهن است.

جهان‌گشایی پس از کوروش ظهور کردند که قلمروی با وسعتی کمابیش مشابه را در طول عمر یک تن گشودند. اسکندر و چنگیزخان و آتیلا هون و ناپلئون و هیتلر نمونه‌هایی از این افراد هستند. اما جهان‌گشایی این افراد با



و مادها با ایلامی‌ها و ماناها در برابر حملات آشوری‌ها و بابلی‌ها متحد می‌شده‌اند، با ایشان روابط تجاری گسترده‌ای داشته‌اند و در عین حال به صورت شریکی مستقل عمل می‌کرده‌اند و تابع ایشان نبوده‌اند. چرا که در نهایت وقتی روزگار ایلامیان به سر می‌رسد و آشور بانپال خاک شوش را به تیره می‌کشد، پارس‌ها به عنوان قدرتی مستقل و چشم‌به‌راه خلاء قدرت ناشی از این هجوم بی‌طرفی را اختیار می‌کنند و از همسایگان بدرجام‌شان در نبرد با آشوری‌ها پیروی نمی‌کنند. چنین چیزی در مورد سازمان‌یابی مادها برای مقاومت در برابر آشوری‌ها هم دیده می‌شود. قبایل ماد به کلی خودجوش و بدون تأثیرپذیری از ایلامی‌ها و ماناها اتحادیه‌ی نظامی خود را تشکیل می‌دهند و به ایستاده‌گی در برابر آشوری‌ها می‌پردازند. این ویژه‌گی مادها و پارس‌ها، یعنی همسایه‌گی صلح‌جویانه، آماده‌گی برای جذب عناصر فرهنگی ارزشمند، و در عین حال حفظ استقلال و منافع خویش، همان است که با چند آزمون و خطا و صیقل خوردن به امپراتوری ایران منتهی می‌شود. چنین می‌نماید که ایرانیان به دلیل تجربه‌ی تاریخی موفقشان در هم‌زیستی مسالمت‌آمیز اقوام کهن‌تر با نورسیده‌گان، و لمس دستاوردهای اقتصادی، نظامی و فرهنگی ارزشمند آن، آماده‌گی تکرار این الگو در سطوحی کلان‌تر را پیدا کرده بودند. اتحاد نظامی قبایل ایرانی زیر تأثیر قوای مهاجم بیگانه، و بر مبنای توافقی دو سویه و منافی مشترک انجام گرفت. گویا این تجربه و سیر موفق وام‌گیری از شهرهای ایلامی و مانایی، شیوه‌ی تکیه کردن بر نقاط اشتراک و دستیابی به توافق‌ها را به اجداد ما آموزانده باشد.

اگر بخواهیم به زبان نظریه‌های جامعه‌شناسانه سخن بگوییم، باید فرض کنیم که شکل‌گیری ایران، با ظهور الگویی جدید از روابط بین الملل و سازمان‌دهی نیروهای اقتصادی و نظامی همراه بوده است. الگویی که بیش از کشمکش، بر توافق

## بخش پایانی

### نششم: نخستین دولت توافق‌مدار

چنین می‌نماید که پنج عنصر یاد شده در هویت ایرانیان، نتیجه‌ی مستقیم سه ویژه‌گی دولت هخامنشی به عنوان نخستین صورت‌بندی «کشور ایران» بوده باشد، و آن سه نیز خود نتیجه‌ای از سه خصوصیتی باشد که ورود و جای‌گیر شدن اقوام آریایی در ایران را از سایر مهاجرت‌ها متمایز می‌سازد. آریایی‌هایی که به فلات ایران کوچیدند، چنان که گفتیم، کوچی صلح‌جویانه را تجربه کردند و خود را در همسایه‌گی تمدن‌های قفقازی دیرینه‌یابی یافتند که قدمت کهن‌ترینشان (ایلام) به دو هزار سال بالغ می‌شد. این بدان معنا است که ایرانیان بر خلاف تصور رایج، به سرزمینی برهوت و اقلیمی خالی از سکنه گام نگذاشتند، بلکه خود را در سپهری فرهنگی یافتند که توسط اقوامی با هویت قومی و ملی ویژه، و پیشینه‌ای پرافتخار و درخشان اشغال شده بود.

پارس‌ها و مادها، برخلاف روش مرسوم قبایل مهاجر، مراکز تمدنی کهن‌سال سرزمین میزبانان را از میان نبردند و روش ساده‌لوحانه‌ی حمله به آنها و غارت کردن ثروت‌هایشان را برای تسخیر تمدن‌شان برنگزیدند. برعکس، به عنوان مردمی نورسیده و نوآموز در همسایگی ایشان ساکن شدند، با ایشان روابط تجاری و فرهنگی برقرار کردند و به تدریج با آنها درآمیختند. این ملایمت و صلحی که در ورود آریاها به فلات ایران دیده می‌شود، احتمالاً ناشی از ضعف نظامی نبوده است. چرا که همین قبایل در فاصله‌ی یکی دو نسل موفق به تسخیر جهان می‌شوند. این ارتباط، از نوع شیفتگی و حل شدن در تمدن دیرینه‌تر هم نبوده است. چرا که ایرانیان در عین رابطه با تمدن‌های پیش‌کسوت و وام‌گیری‌های گسترده از آنها، زبان و لباس و دین و حتی خط خاص خود را پدید آوردند و از نظر فرهنگی چنان بر میزبانان خویش برتری یافتند که نخستین تمدن جهانی را در قلمرو باختری بنیان نهادند. تمدنی که قفقازی، ایلامی، یا مانایی نبود، بلکه چارچوبی برای ترکیب تمام منش‌ها و داده‌های فرهنگی متکثر موجود بود، به همراه نظامی سیاسی و پیکره‌ی معنایی غالبی که نوظهور، و «ایرانی» بود.

اسناد زیادی - بیشتر در بایگانی‌های آشوری - در دست است که روابط گسترده‌ی آریاهای نخستین را با تمدن‌های ایلام و مانا نشان می‌دهد. بر مبنای شواهد مکتوب، می‌دانیم که پارس‌ها

کوروش دو تفاوت بنیادی دارد. نخست آن که معمولا دامنه‌ی قلمروهای فتح‌شده توسط ایشان بسیار کم‌تر از دستاورد کوروش بود، و دوم آن که پایداری این قلمروهای فتح‌شده بسیار کمتر بود. چنگیز در زمان عمر خویش با شورش موفق اقوام شکست‌خورده روبه‌رو شد و نوادگانشان ناچار شدند با نمایش خشونت بی‌سابقه این قلمروها را برای بارهای متوالی فتح کنند و عملا با خالی کردن نشان از جمعیت آن را تابع خود سازند. آتیلا و اسکندر قلمرو بزرگی را به ارث از خویش باقی گذاشتند، اما این میراث بی‌درنگ پس از مرگشان تجزیه شد. چنان که جهان‌گشایی های ایشان را به هیچ عنوان نمی‌توان به مثابه مقدمه‌ای برای یک امپراتوری در نظر گرفت.

ناپلئون و هیتلر هم که پیش از مرگشان در جنگ شکست خوردند و امپراتوری‌هایشان برای مدتی کمتر از یک دهه دوام یافت. به این ترتیب چنین می‌نماید که از میان تمام تلاش‌های جهان‌گشایان برای دستیابی به یک امپراتوری جهانی، تنها کوروش کامیاب شده باشد. دلیل این کامیابی، اگر نخواهیم اسیر قهرمان‌پرستی‌های مرسوم تاریخ‌نویسان شویم، در شرایط اجتماعی زمانه‌ی کوروش، شیوه‌ای نهفته است که او برای حل معماهای پیش‌روی خویش برگزید. ایستاده‌گی بسیار اندک کشورهایی که توسط کوروش گشوده شد، و وفاداری غریبی که اقوام تابع تا دو بیست و پنجاه سال بعد از خود نشان دادند، نشان‌دهنده‌ی این است که سیاست هخامنشیان و نگاهشان به قدرت تفاوتی بنیادین با شیوه‌ی پیشینیان و پسینیان‌شان داشته است. نکته‌ی کلیدی در این میان، می‌تواند به همین تأکید هخامنشی‌ها بر منافع مشترک و دست‌یابی به توافق مربوط باشد. تأکیدی که نطفه‌اش در جریان همسایه‌گی قبایل آریایی با تمدن‌های کهن‌سال‌تر فلات ایران بسته شد، و با ماجراجویی‌های نظامی مادها و واکنش‌های تدافعی‌شان در برابر آشوریان در آمیختن تا سازمان‌دهی سیاسی نوینی را برای جهان قلمرو باختری فراهم آورد.

#### هفتم: نخستین دولت رفاه

مرور تاریخ هخامنشیان نکات ارزشمندی را مورد این سیاست نوین به ما می‌آموزد. این حقیقت که شاهنشاهان هخامنشی در تمام کنیه‌های‌شان، خود را شاه ملل بسیار و مردم گوناگون می‌نامیدند معنا دار است. شاید معنا دار باشد که این متن: «خدای بزرگ است اهورامزدا که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که شادی را برای مردم آفرید، که داریوش را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرمان‌روا از بسیاری» که برای نخستین بار توسط داریوش نوشته شد، بدون کم‌وکاست، تنها با تغییر دادن نام شاهنشاه، توسط خشایارشا، اردشیر اول، داریوش دوم، اردشیر دوم، و اردشیر سوم بازنویسی شده است.

این کتیبه، که تقریبا در تمام متن‌های بازمانده از دوران هخامنشی تکرار می‌شود و توسط تمام زمامداران این عصر بازتولید شده است، به روشنی متنی دولتی و ایدئولوژیک است. متنی که روی‌کرد سیاسی هخامنشیان را آشکار می‌کند. تأکید آغازین بر آفریده‌های اهورامزدا (زمین، آسمان، مردم و شادی) و اشاره‌ی روشن به «کشورها» و «شاهی از میان شاهان»، نشان‌دهنده‌ی آن است که امپراتوران هخامنشی خود را عنوان نماینده‌ای می‌دیدند که بر قلمرویی متکثر و گونه‌گون حکومت می‌کنند، و رسالتی را که برای خویش قائل بوده‌اند، به حفظ نظم و «اتفاق» در میان اقوام تابع مربوط می‌شده است. «داریوش شاه گوید: آنچه بدی به کار رفته بود، من همه را به نیکویی برگرداندم. کشورها آشوب می‌کردند و یکی دیگری را می‌کشت. من به خواست اهورامزدا آنان را نیکو کردم تا دیگر هیچ هم‌دیگر را نکشند. هر کس بر جای خویش است چون پروای قانون مرا دارد. در قانون من زورمند ناتوان را نمی‌زند و لگدمال نمی‌کند.» (لوح گلی، شوش).

این کتیبه، صورت‌بندی دیگری است از تأکیدی که داریوش و نواده‌گانش بر آفرینش شادی توسط اهورامزدا دارند، و اصراری که بر رعایت قانون و منع ستم توانا بر ناتوان - و اشاره‌ی فیلسوفانه‌ی منع معکوس ستم ناتوان بر توانا - دارند. نشان‌دهنده‌ی آن است که زمینه‌ای از توافق و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در قالب دولت هخامنشی پدید آمده بوده و از آشفته‌گی و هرج و مرج پیشینی که بر گیتی حاکم بوده - و پس از مدتی کوتاه بار دیگر حاکم می‌گردد - جلوگیری می‌نموده است.

با این زمینه، می‌توان برخی از اقدامات انجام شده در عصر هخامنشی را بهتر فهمید. این که داریوش نیروی انسانی عظیمی را برای کندن کانال سوئز بسیج می‌کند، یا خشایارشا دریانوردی پارسی را برای دور زدن آفریقا گسیل می‌کند تا راه تجاری با سرزمین‌های دوردست گشوده شود، تنها زمانی معنا دار می‌شود که هویت مشترک و هم‌بسته‌گی اجتماعی پدید آمده در زمان شکل‌گیری ایران را مورد توجه قرار دهیم. در واقع، داریوش اولین شاه جهان است که در کشوری این‌قدر دور از زادگاه خود دست به عملیات عمرانی می‌زند. در واقع، کانال سوئز بیش از هر کس برای مصریان و دریانوردان فنیقی ارزشمند و سودمند بود، و گشوده شدن راه آفریقا هم بیشتر برای فنیقی‌هایی که با کارتاژ داد و ستد می‌کردند اهمیت داشته است (موسکاتی، ۱۳۷۸).

به همین شکل احداث شبکه‌ی قنات‌ها در آسیای میانه و ایران شرقی، و انجام پروژه‌های بزرگی مانند ساخت پردیس‌ها و بوستان‌های عمومی در تمام مراکز شهرنشین امپراتوری، نشانه‌هایی هستند از حضور مفهوم منافع

عمومی در این دوران. این نخستین بار است که چنین مفهومی، در چنین ابعادی آزموده شده، و سربلند از برنامه‌ریزی‌های اجرایی بیرون می‌آید. تنها در چارچوب این مفهوم است که می‌توان چرخش معنا دار اقتصاد در عصر هخامنشی را تحلیل کرد. اقتصادی که تا پیش از آن در امپراتوری آشور بر نیروی نظامی و غارت کشورهای همسایه متمرکز بود، ناگهان دگرگون شد و بر دو رکن ساخت قنات و توسعه‌ی کشاورزی، و توسعه‌ی راه‌های تجاری استوار شد (بریان، ۱۳۷۷).

دلیل پایداری شگفت‌انگیز این نخستین امپراتوری جهانی و وفاداری اقوام دوردستی مانند هندی‌ها و فنیقی‌ها به این نظام، نشانه‌ای از کارایی این شیوه از سازمان‌دهی اجتماعی بوده است. به این ترتیب، کشور ایران از نخستین روزهای پیدایش‌اش، وضعیتی ویژه داشته است. از سویی این کشور به عنوان نظم‌دهنده و حاکم بر کل جهان شناخته شده در قلمرو باختری پا به عرصه نهاد، و از سوی دیگر شبکه‌ای از روابط متکی بر منافع مشترک و توافق و اتحاد را، در زیر پوششی از رواداری و احترام متقابل بر مردم گوناگون و کشورهای بسیار زیر سلطه‌اش تحمیل کرد. شبکه‌ای که با سرعت خیره‌کننده‌ای مورد پذیرش واقع شد و وفاداری دیرپای کشورهای تابع را برای ایران آغازین به همراه داشت. وفاداری‌ای که باعث می‌شد ارتش شاه همواره از رسته‌هایی از اقوام گوناگون که با سلاح‌های ویژه خویش می‌جنگیدند، انباشته باشد (گیرشمن، ۱۳۸۰). به این ترتیب، «صلح و نعمت و دولت خوب» بر «آشوب و آدم‌کشی و ستم» چیره شد.

#### هشتم: قانون‌مداری و نظم

جوامع انسانی، و نظام‌های فرهنگی و شناختی بر مبنای دوگانه‌هایی معنایی سازمان یافته‌اند که با وجود ذهنی بودن و غیاب‌شان در جهان خارج، عموماً عینی فرض می‌شوند و به همین دلیل هم به مثابه امری اثرگذار در کردارها و سیر جوامع اثر می‌گذارند. دوگانه‌ی معنایی مهمی که از دیرباز در تمدن‌های کهن وجود داشته است، به تقابل نظم و آشوب مربوط می‌شود. شاهان باستانی، خود را نمایندگان نظم می‌دانسته‌اند و خدایانی حامی نظم (مشهورترین‌شان مردوک) را حامی خویش می‌دانستند. تاریخ اساطیری جهان باستان، سرگذشت کشمکش دایمی نیروهای حامی نظم (شهرها، ارتش‌های دولتی، و زمین‌های کشاورزی) و نیروهای آشوب‌زا (قبایل مهاجم، دشمنان خارجی، و سیل و خشک‌سالی) بوده است. از این‌روست که در دنیای باستان، نظم و آشوب، دو نیروی هم‌پایه فرض می‌شدند و هیچ یک جز برای مدتی کوتاه بر دیگری چیره نمی‌شد.

با ظهور امپراتوری هخامنشی، برای نخستین بار نظم بر آشوب چیره شد و این چیرگی - که بر

محور توافق و رضایت مردم استوار بود- برای مدتی بس طولانی دوام آورد. برای نخستین بار در این زمان، کل گیتی شناخته شده در قالب یک واحد سیاسی متحد سازمان یافت و یک نظم و یک قانون بر کل آن حاکم شد. به عبارتی، در این زمان برای نخستین بار پهنه زمین مرکزی ثابت یافت که بسته به قومیت و جایگاه جغرافیایی اقوام تغییر نمی کرد، و به شکلی استوار در پارس (شوش و اکباتان) قرار داشت. در این تاریخ بود که برای نخستین بار مفهوم مرکز و پیرامون معنایی جهانی یافت و کل امپراتوری هخامنشی که قانونمند و متحد و منظم بود، مرکزی شد که پیرامونی آشوب زده و بی قانون در حاشیه اش حضور داشت. رد پای این تمایز یابی نوظهور را به روشنی می توان در کتیبه ها و اسناد به جای مانده از آن دوران باز یافت. شگفت آن که روایت رسمی از تاریخ دنیای آن روز، توسط نویسندگانی تدوین شده است که در حاشیه های بسیار متأثر از این مرکز - یعنی یونان - می زیستند! (وکیلی، ۱۳۸۳)

از آنجا که پرسش محوری ما شرایط شکل گیری مفهوم ایران و ایرانی است، قصد داریم بر متن های پارسی باستان، و نه گزافه های دشمنان ایرانیان آن روزگار بسنده کنیم. گویا بتوان با مرور کلیدواژه هایی که شاهان هخامنشی در قالب بیانیه های رسمی دولت خویش صادر کرده اند، دقیق تر به ماهیت قطب های متضاد معنایی رایج در آن دوره و تلقی ایرانیان اولیه از آرایش آنها دست یافت. کتیبه های هخامنشی با وجود بقایای کم شمارشان، داده هایی بسیار ارزش مند را در این زمینه برای ما فراهم می آورند. چرا که به راستی حجم کلیدواژه گان دارای بار معنایی کلان و عام - مانند ستم، صلح، دولت خوب، دوستی، دروغ، دشمنی، راستی، شایسته گی، اراده، و... - در آنها بسیار بیشتر از کتیبه های مشابهی است که کمی پیش تر در میان رودان و مصر و اورارتو نوشته می شده اند. قدیمی ترین متن های موجودی که به کشور ایران اشاره می کنند، در زمان زمامداری داریوش نوشته شده اند، و یکی از مهم ترین این متن ها، کتیبه ی نقش رستم است که معمولاً زیر سایه ی جلال و ابهت دیوارنگاره ی بیستون مورد بی توجهی واقع می شود. پیش از عصر داریوش، چند کتیبه با اعتبار مشکوک از ارشام و آریارمنه ی هخامنشی در دست است، و یک کتیبه ی معتبر از کوروش که نخستین منشور حقوق بشر و نخستین مجموعه قوانین بین المللی در جهان است. با این وجود، متن های پیشانیستونی در چارچوبی ملی نگاشته نشده اند. یعنی یا به بخش خاصی از کشور ایران - به ویژه اتشان، قلمرو باستانی هخامنشی ها - اشاره دارند، و یا به قلمرو عمومی کل اقوام و ملل تابع هخامنشی ها. نخستین کتیبه ای که در آن اشاره ی مستقیم به کشور آریایی ها و زبان آریایی ها وجود دارد، کتیبه ی بیستون است که بزرگ ترین

متن سنگ نوشته ی جهان هم هست. پس از آن، مجموعه ای از متن های پراکنده از آسیب دوران محفوظ مانده اند که مهم ترین شان از دید ما کتیبه های نقش رستم است.

کتیبه های نقش رستم از دو جنبه اهمیت دارند. نخست آن که بر گور بنیادگذار نظم جدید امپراتوری حک شده اند و به نوعی وصیت نامه ی او را بر سر می سازند. محتوای این کتیبه ها با تاریخ نگاری رسمی و مشروعیت بخش بیستون تفاوتی اساسی دارد و بیشتر به مجموعه ای از اندرزها و آرزوها شباهت دارد. نزدیک بودن به مرگ، همگان را به راست گویی تشویق می کند، و شاید داریوش پیر نیز هنگام تنظیم متنی که قرار بوده بر آرامگاهش حک شود، به همین ترتیب عمیق تر از دوران جوانی اش به دنیا نگرسته باشد. دوم آن که این متن از دید نگارنده تبیین کننده ی صورت بندی غایی هویت ملی ایرانیان از دید یکی از بنیادگذاران آن است. یعنی در این متن کلیدواژه ها و مفاهیمی به کار گرفته شده است که با بیانیه های رسمی هخامنشیان در سایر کتیبه ها تفاوت دارد و در پاسخ گویی به معمای هویت ایرانی بسیار مهم: **بوم، مردم، شادی**

چیره گی نظم بر آشوب، و غلبه ی مرکز بر پیرامون، نشانه ای سیاسی بود که پیروزی آشکار یکی از دو قطب معنایی متضاد بر مفهوم رویارویی را در دو گانه های دیگری نیز نشان می داد. از دیرباز، لذت با نظم، و رنج با آشوب گره خورده است. هم چنین رستگاری و بدبختی، توانمندی و ناتوانی، قدرت و ضعف، زیبایی و زشتی، و راست و دروغ نیز جفت های متضادی هستند که معمولاً به ترتیب با نظم و آشوب گره می خوردند. به این شکل، زمانی که در نقش رستم اشاره های صریح داریوش باز می خوانیم و می بینیم که «خواست خداوند بر زمین آشوب نیست. بلکه صلح، نعمت و حکومت خوب است»، درمی یابیم که چیزهایی مانند صلح، نعمت (ناشی از کشاورزی و تجارت) و حکومت خوب با هم گره خورده اند و در برابر آشوب قرار گرفته اند.

داریوش در بیستون رابطه ی صریح دیگری میان راستی و دولت، و دروغ و آشوب برقرار می کند. به همین ترتیب از رابطه ی شادی با اهورامزدا، و ستم با آشوب نیز آگاه می شویم. پس کلیدواژه گانی که داریوش در نقش رستم به کار می گیرد، بسیار معنادار هستند. هنگامی که او به سه عنصر اصلی آفریده شده توسط اهورامزدا اشاره می کند (آسمان و زمین، مردم و شادی)، در واقع مشغول صورت بندی مفاهیمی است که در نظم هخامنشی از پیرایه ی قطب مقابل آشوب زده شان پاکیزه شده اند. در مورد آسمان و زمین، ابهام چندانی وجود ندارد. واژه ای که داریوش در نقش رستم به کار گرفته و فرزندان او بعدها تکرار کرده اند، در واقع

همان است که هنوز هم در زبان فارسی کاربرد دارد. او برای زمین از واژه ی بوم (بوماتم) بهره گرفته و آسمان را همان به همین نام (آسمانم) نامیده است. آشکار است که اشاره به زمین و آسمان، به خصالت جغرافیایی و اقلیمی سرزمین ایران اشاره دارد، یعنی آن چه که در آن دوران کل گیتی شناخته شده را شامل می شده است. چنان که در لوحی گلی از شوش می خوانیم: «من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، شاه در گستره ی زمین» و در آسیای صغیر به این کتیبه برمی خوریم: «... یک شاه از بسیاری، یک فرمان روا از بسیاری، من خشایارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای دارای مردمان گوناگون، شاه در این زمین بزرگ، دور، و گسترده...» کتیبه ای با همین مضمون، با تکیه بر «زمین بزرگ و دور و پهناور» در دو کتیبه ی داریوش بزرگ در کانال سوئز الوند، و هم چنین نوشته ی اردشیر نخست در تخت جمشید هم تکرار شده است.

این ها همه نشان دهنده ی آن است که شاهان هخامنشی (و در نتیجه اتباعشان) کل گستره ی دور و پهناور زمین را زیر سیطره ی یک نظم و قانون می دیدند و به همین دلیل هم می توانستند از زمین و آسمان و مردم به معنایی عام سخن برانند. در دوران داریوش، زمین و آسمان، فقط یک قلمرو را در بر می گیرد، و کل آن قلمرو، پارس یا ایران نام دارد. «گوید داریوش شاه: این کشور پارس که اهورامزدا مرا ارزانی داشت، زیباست و دارای اسبان خوب و مردم خوب است» (کتیبه ی دیوار جنوبی تخت جمشید)؛ «داریوش شاه (دوم) گوید: اهورامزدا این کشور را به من داد، از بخشش اهورامزدا من شاه این سرزمین هستم» (لوح زرین، شوش)؛ «گوید اردشیرشاه [سوم]: بادا که اهورامزدا و ایزد مهر مرا و کشور مرا و آنچه انجام داده ام را حفظ کند». این اشاره های مکرر به عبارت سرزمین و کشور در این کتیبه ها نشان دهنده ی آن است که هخامنشیان در عین قائل بودن به کثرت و تنوع در «نژادهای مردم گوناگون» و «کشورهای بسیار»، کل این مجموعه را در قالب یک کشور و یک سرزمین متحد می نگرسته اند و در عمل هم برنامه ریزی منسجم و هدف مندی اقتصادی ای که در این دوران از این شاهان سراغ داریم، جز با چنین تلقی ای ممکن نمی بوده است.

به این ترتیب می توان فرض کرد که آسمان و زمین به معنای سرزمین ایران بزرگ، یا کل قلمروی شناخته شده برای هخامنشیان به کار گرفته می شده است. مفهوم مردم هم، به روشنی به شهروندان امپراتوری اشاره دارد. در این جا هم با عبارت مردم (متریم) روبه رو می شویم که هنوز در فارسی به کار برده می شود. در کتیبه های بسیاری، عبارت مردمان بسیار، و مردمان گوناگون ذکر شده است که نشان می دهد مفهوم مردم در عبارت تکراری مورد نظر را می توان به همان مفهوم عادی شهروندان و ساکنان گیتی

(که مترادف می‌شود با شهروندان امپراتوری) فهمید. سومین کلیدواژه‌ای که این‌جا به کار گرفته شده است، تا حدودی با دو عنوان پیشین تفاوت دارد. داریوش هنگام نوشتن این متن، و نوادگانش هنگام تکرار کردنش، آشکارا به عناصر پایه‌ای توجه داشته‌اند که شاهنشاهی هخامنشی، یا همان شالوده‌ی نظم نوین حاکم بر گیتی را تشکیل می‌دهد. اشاره به سرزمین ایران و آسمان و زمین، و به دنبال آن ارجاع به مردم، امری طبیعی به نظر می‌رسد، چرا که در هر صورت هر کشوری از یک قلمرو سرزمینی و مردمی که در آن زندگی می‌کنند تشکیل یافته است.

ما با دیدگاه امروزی خود انتظار داریم که پس از این دو عبارت، چیزی شبیه به شاه، دولت، یا حتی امری قدسی مانند دین یا شریعت عنوان شود. در واقع داریوش می‌توانست کتیبه‌اش به هر یک از سه شکل زیر ادامه دهد: «... که شاه شاهان را آفرید...» یا «... که دولت هخامنشی را آفرید...» یا «... که شریعت زرتشتی را آفرید...»، بی‌آن که مایه‌ی شگفتی ما شود. اما داریوش با عبارت غافلگیرکننده‌ی (هیبه شیانم ادا مرتیبه) سخنش را دنبال می‌کند، و این عبارت در فارسی باستان یعنی «که شادی را برای مردم آفرید». به راستی چه چیز باعث شده که عبارت شادی (شیاتی) به رتبه‌ی سومین مفهوم عمده در ساختار بندی نظم هخامنشی ارتقا پیدا کند؟ در مورد مفهوم این عبارت در عصر هخامنشیان ابهام اندکی وجود دارد. این واژه در گذشته نیز مانند امروز رضایت، خرسندی، شادمانی و لذت معنا می‌داده است. با توجه به این سومین عبارت کتیبه‌ی نقش رستم، کل آنچه که تا پیش از این خواندیم، معنایی دیگر می‌یابد. چنین می‌نماید که داریوش در این کتیبه به شالوده‌هایی اشاره می‌کند که تداوم کشور ایران را ممکن خواهند ساخت. این سه شالوده عبارتند از سرزمین، مردم، و شادمانی و رضایت مردم. بیانی که از دید جامعه‌شناسانه‌ی امروزی ما کاملاً درست می‌نماید، و در جهان انباشته از خدایان و تقدیرهای محتوم باستان، بسیار زمینی و عرفی مسلک جلوه می‌کند. اگر این متن را در کنار کتیبه‌ی مشهور داریوش در دیوار جنوبی تخت‌جمشید بگذاریم، حقایق بیشتری آشکار می‌شود. در این کتیبه، داریوش می‌گوید: «هورامزدا این کشور را بیاید از دشمن، از خشک‌سالی، و از دروغ». عبارت به کار گرفته‌شده برای دشمن (هئینای) در واقع مهاجمان کوچ‌روی بیگانه معنا می‌دهد، و به مردم ارتباط می‌یابد. خشک‌سالی (دوشی یارا) به اقلیم و زمین و آسمان مربوط می‌شود و دروغ (دروگه) نیز گویا به شادی ربط پیدا کند. به این ترتیب، داریوش در کتیبه‌های منظومه‌ای از مفاهیم و جفت‌های متضاد معنایی را برای ما به یادگار گذاشته است که مبانی دوگانه‌های برساننده‌ی نخستین دولت ایرانی را به خوبی صورت‌بندی می‌کند.

برای ایرانیانی که صلح‌جویانه و بر مبنای توافق بر گیتی چیره شده بودند، حفظ این توافق و نگهداری نظمی که ضامن هم‌زیستی ملل و اقوام گوناگون در کنار یکدیگر بوده است، بیش‌ترین اهمیت را داشته است. چنین می‌نماید که داریوش در اشاره به آسمان و زمین، مردم و شادی، دست‌مایه‌های اصلی این توافق را برمی‌شمارد، و در خشک‌سالی، دشمن و دروغ قطب‌های متضاد این معانی را نشان می‌دهد که توافق یادشده را تهدید می‌کنند. پس نظم حاکم بر گیتی در شرایطی استوار می‌ماند که شالوده‌های اقتصادی و زیربنایی از منابع طبیعی (آسمان و زمین) توسط مردمی هم‌بسته و متحد (مردم) مورد بهره‌برداری قرار گیرد و رضایت و خرسندی‌شان را تأمین نماید. این سه، به سه مفهوم کلیدی قدرت، معنا و لذت که به گمان نگارنده شالوده‌ی تمام صورت‌بندی‌های رفتاری را در جوامع انسانی بر می‌سازد، شباهت بسیار دارد (وکیلی، ۱۳۸۱ - ب).

منابع طبیعی، عناصر برساننده‌ی قدرت هستند، و مردمی که از این منابع بهره می‌گیرند و نظامی اجتماعی را بر می‌سازند، برساننده‌گان معنا هستند. اگر این جریان سیال و روان و موفق باشد، آن‌چه که تولید می‌شود لذت است، و این معادله‌ی ساده است برای تبیین دلیل پایداری نظام اجتماعی هخامنشی، که شالوده‌ی سیاسی تمام امپراتوری‌های آینده، و شالوده‌ی فرهنگی جامعه‌ی ایرانی را بی‌ریزی کرد. پایان سخن فرهنگ ایرانی، پیکره‌ای تنومند و دیرپاست که به شکلی شگفت‌انگیز، به یک‌باره با تمام عناصر اصلی و بنیادین‌اش بر صحنه‌ی روزگار پدیدار شده، و از آغاز نقشی تعیین‌کننده در تاریخ قلمرو باختری جهان را عهده‌دار شده است. تأثیر سترگ ایران نویا بر تاریخ سیاسی جهان، و اثر تعیین‌کننده‌اش در تعریف شیوه‌ای جدید از اندرکنش میان ملل و اقوام همسایه، موضوعی است که در این روزگار ایرانی‌زادگی از فرهنگ جهانی به ندرت مورد اشاره واقع می‌شود، اما به سختی کتمان‌پذیر است. قدرت، معنا و لذت، یعنی سه مف هومی که با تکیه بر منابع طبیعی و ساخت سرزمین، مردم، و کردار رضایت‌مندانه‌شان پدیدار می‌شوند، از آغاز در نخستین صورت‌بندی‌های موجود در مورد هویت ایرانی به صراحت عنوان می‌شده‌اند. امروز، فرهنگ ایرانی با وجود هزاره‌هایی پر از فراز و نشیب همچنان دوام آورده است و در این راستا چه دلیلی محکم‌تر از آن که ایرانیان هنوز هم کلیدواژه‌گان بنیادین بوم، آسمان، مردم و شادی را به همان معنای باستانی‌اش می‌فهمند و به کار می‌گیرند؟ تاریخ نشان داده است که سه مخاطره‌ی مورد نظر داریوش، به راستی جدی بوده‌اند. تخریب منابع طبیعی و فقر ناشی از آن [به‌ویژه کمبود آب]، هجوم اقوام بیابان‌گرد و غارتگر همسایه و ویرانی شالوده‌های تمدن ایرانی، و وراج دروغ در میان مردمان (کلیدواژه‌ای که به اندازه‌ی شادی در کتیبه‌ی پیشین غیرمنتظره است)، عواملی بوده‌اند که هر از چند گاهی روند رشد و توسعه‌ی فرهنگ ایرانی را بسا وقفه و اختلال رویارو نموده‌اند.

فرهنگ، البته، مضمونی یکه و ایستا نیست که در تاریخی زاده شود و پس از آن در سیر پیوسته رو به انحطاط رود. در هر تعبیر، فرهنگ ایرانی چنین نبوده است و هر بار پس از لطمه‌هایی که از دشمن، خشک‌سالی و دروغ دیده است، بار دیگر سر برکشیده و به شکلی تازه و با سازگاری با عناصری جدید خود را ترمیم نموده است. امروز، شاید اتحاد دوباره‌ی سه عامل بنیادین بوم، مردم، و شادی، بتواند بار دیگر آسیب خشک‌سالی، دشمن و دروغ را از این سرزمین کهن سال و مردهش پاک کند.

از آنها بیداری همه نیک و بد / کنون آن گزین کت پسند خرد

پشیمانی آن‌که نیاید به کار / چو برخیزد از بوم و کشور دمار

#### کتاب‌نامه:

- ۱- بدیع، امیرمهدی. یونانیان و بربرها (۱۵ جلد)، ترجمه‌ی مرتضی نایب فر، انتشارات توس، ۱۳۸۳.
  - ۲- برسان، پی‌یر. تاریخ امپراتوری هخامنشی، جلد نخست، ترجمه‌ی مهدی سمسار، انتشارات زریاب، ۱۳۷۷.
  - ۳- پیوتروفسکی، ب.ب. اوراتور، ترجمه‌ی عنایت‌الله رضا، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
  - ۴- توین‌بی، آرنولد. جغرافیای اداری هخامنشیان، ترجمه‌ی همایون صنعتی‌زاده، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر افشار، ۱۳۷۹.
  - ۵- دورانت، ویل. تاریخ تمدن (جلد نخست)، ترجمه‌ی احمد آرام، ج. پاشایی، امیرحسین آریان‌پور، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۳۷.
  - ۶- دیاکوف، و. تاریخ جهان باستان (ج. ۱)، ترجمه‌ی علی‌الله همدانی، صادق انصاری، باقر مومنی، نشر اندیشه، ۱۳۵۰.
  - ۷- دیاکونوف، ام. تاریخ ماد، کریم کشاورز، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
  - ۸- دیاکونوف، ام. گذرگاه‌های تاریخ، ترجمه‌ی کریم کشاورز، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.
  - ۹- رو، ژ. بین‌النهرین باستان، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر آبی، ۱۳۶۹.
  - ۱۰- کریم، س. الواح سومری، داوود رسائی، فرانکلین، ۱۳۴۰.
  - ۱۱- کریستنسن، آرتور. کیانیان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
  - ۱۲- کینگ، ل.و. تاریخ باقی، بهزادی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.
  - ۱۳- گیرشمن، رومن. ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه‌ی محمد معین، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
  - ۱۴- مرادی غیاث‌آبادی، رضا. نیشته‌های پارسی باستان، تهران، ۱۳۷۷.
  - ۱۵- موسکاتی، س. فنیقی‌ها، ترجمه‌ی رقیه بهزادی، انتشارات پژوهنده، ۱۳۷۸.
  - ۱۶- هینس، و. دنیای گم‌شده‌ی عیلام، ترجمه‌ی فیروز فیروزنیا، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
  - ۱۷- وکیلی، شروین، پاداش، تقارن، و انتخاب آزاد، انتشارات داخلی کانون خورشید، ۱۳۸۱ (ب).
  - ۱۸- وکیلی، شروین، تاریخ فرهنگ (جلد نخست): ۳۰۰-۱۲۰۰ پ.م)، انتشارات داخلی کانون خورشید، ۱۳۸۱ (الف).
  - ۱۹- وکیلی، شروین، خاطرات ازلی یک ایران انقلابی: یادداشتی درباره‌ی مرکز و پیرامون، شرق، دوشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۸۳، صفحه ۱۸.
- Deulause, J. & Guitarri, F. Nomadology, Routledge, 1998. Hayes, I.L. A manual of Sum-merian grammar and texts, UNEDNA Publications, Malibu, 1990